

آگاهی و توجه در رکن روانی قتل عمدی

در نظام حقوقی ایران و آمریکا*

- کیومرث کلانتری^۱
- رضا رضایی^۲
- جواد مصلحی^۳

چکیده

در حقوق کیفری ایران، قانون‌گذار علاوه بر عنصر «قصد»، «آگاهی و توجه» را البته صرفاً در رفتارهای نوعاً گشوده به عنوان ضابطه رکن روانی جنایات عمدی پذیرفته است؛ به گونه‌ای که فقدان هر یک از این دو، موجب عدم انطباق رفتار ارتكابی با عنوان قتل عمدی و در نتیجه تحقق صور دیگر آن یعنی قتل‌های شبه عمد یا خطای محض می‌گردد. هر کدام از این دو، مفهوم خاص خود را دارند؛ آگاهی به معنای علم ذاتی یا حصولی نسبت به عملی است که نوعاً یا شخصاً یا با لحاظ اوضاع و احوال حاکم بر آن موجب قتل می‌شود و توجه، ناظر به مرتکب در زمان و مکان معین نسبت به امری می‌باشد. وجود آگاهی دلیل بر وجود توجه

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۲/۲۱.

۱. دانشیار دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول) (kalantari@nit.ac.ir).

۲. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه مازندران (rezaee.reza23@gmail.com).

۳. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه مازندران (j.moslehi@gmail.com).

نیست و توجه نیز دلیل بر وجود آگاهی نمی‌باشد. در مقررات کیفری و رویه قضایی آمریکا هر چند آگاهی مرتکب نسبت به احتمال وقوع قتل و موضوع جرم جهت تحقق رکن روانی قتل عمدی ضروری دانسته شده، بی‌توجهی فاحش مرتکب نیز نسبت به اوضاع و احوال موجود و نتایج احتمالی رفتار می‌تواند متهم را به سوی محکومیت به قتل عمدی سوق دهد. به عبارت دیگر، عنصر معنوی لازم جهت تحقق قتل عمدی در آمریکا به گونه‌ای گسترده‌تر از مقررات فعلی ایران بوده، به طوری که علاوه بر قصد مجرمانه و آگاهی به امکان وقوع قتل، بی‌توجهی فاحش نیز در این حوزه قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: آگاهی، توجه، رکن روانی، قتل عمدی، ایران و آمریکا.

مقدمه

یکی از شدیدترین جرایمی که علیه تمامیت جسمانی ارتکاب می‌یابد، قتل عمدی است که به دلیل شناخت و قباحت ذاتی که دارد همواره در تمام ادوار زندگی بشر و در تمامی جوامع تقبیح شده است. علمای حقوق کیفری وقتی جرم را بر مبنای شدت و ضعف طبقه‌بندی می‌نمایند، قتل در صدر قرار می‌گیرد. آیه زیر شناخت قتل را بدین نحو بیان نموده است:

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾ (مانده / ۳۲)؛ اگر کسی دیگری را بدون حق قصاص یا بدون اینکه فساد در زمین کند بکشد، مثل این است که همه مردم را کشته است.

علامه مجلسی در این باره می‌فرماید: «آدمی را به ناحق کشتن از اعظم گناهان کبیره است» (بی‌تا: ۶۷)؛ لذا از دیرباز مجازات سنگینی برای این دسته از جرایم پیش‌بینی شده است.

در نظام حقوق کیفری ایران، پس از انقلاب اسلامی مجازاتی که برای قتل عمد از سوی قانون‌گذار در نظر گرفته شد، مساوی با جرم مرتکب می‌باشد؛ یعنی جانی به ازای کشتن دیگری از بابت قصاص با لحاظ شرایطی که قانون تعیین می‌کند، مجازات خواهد شد که همین امر، ضرورت دقت در تشخیص قتل عمد از سایر انواع آن را اقتضا می‌کند. قانون‌گذار قبل از انقلاب طی مواد ۱۷۰، ۱۷۱ و ۱۷۷ قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴، به تقسیم سه‌گانه قتل با عناوین عمد، در حکم عمد و غیر عمد قائل

بود. قتل با کارِ نوعاً کُشنده برای نخستین بار در قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ وجود داشت که در سال ۱۳۷۰ عیناً در بند ب ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی تکرار شد (کلانتری و جعفری‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۵۲/۶۰). قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در ماده ۲۸۹ به طور کلی جنایات را به سه قسم عمدی، شبه عمدی و خطای محض تقسیم نموده است. در تعریف جنایات عمدی، قانون‌گذار تغییراتی را اعمال نموده و سعی کرده تا حدودی آن مواردی را که در قانون سابق دچار خلأ بود، برطرف سازد. از جمله این موارد «آگاهی^۱ و توجه^۲» می‌باشد.^۳ لذا اعمال چنین کیفر سنگینی، فرع بر قابلیت سرزنش مرتکب است که رکن رکین آن، احراز رکن روانی است. رکن روانی حلقه وصل مجرم با جرم است که واکنش کیفری متأثر از آن می‌باشد. همواره یکی از معضلات نظام قضایی، احراز رکن روانی با توجه به مؤلفه‌هایی است که قانون تعریف نموده است. از جمله این مؤلفه‌ها آگاهی و توجه می‌باشد که برای روشن شدن موضوع در مقام مقایسه، توجه به وضعیت موضوع در حقوق آمریکا می‌تواند راهگشا باشد.

جرم در کامن‌لا مستلزم وجود رکن مادی یعنی رفتار، و رکن روانی یعنی حالت ذهنی به صورت توأمان است. شرط رکن روانی، شرطی اساسی جهت حمایت از افراد بی‌گناه است. اشخاصی که قصد ارتکاب رفتار مجرمانه را ندارند، نباید متحمل محکومیت و

1. Consciousness.

2. Attention.

۳. ماده ۲۹۰ که مهم‌ترین منبع قانونی لازم‌الاجرا در خصوص قتل عمدی است، مقرر می‌دارد: «جنایت در موارد زیر عمدی محسوب می‌شود: الف- هر گاه مرتکب با انجام کاری، قصد ایراد جنایت بر فرد یا افرادی معین یا فرد یا افرادی غیر معین از یک جمع را داشته باشد و در عمل هم جنایت مقصود یا نظیر آن واقع شود؛ خواه کار ارتكابی نوعاً موجب وقوع آن جنایت یا نظیر آن بشود، خواه نشود. ب- هر گاه مرتکب، عمداً کاری انجام دهد که نوعاً موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن می‌گردد، هر چند قصد ارتکاب آن جنایت و نظیر آن را نداشته باشد، ولی آگاه و متوجه بوده که آن کار نوعاً موجب آن جنایت یا نظیر آن می‌شود. پ- هر گاه مرتکب قصد ارتکاب جنایت واقع شده یا نظیر آن را نداشته و کاری را که هم انجام داده است، نسبت به افراد متعارف نوعاً موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن نمی‌شود، لکن در خصوص مجنی‌علیه، به علت بیماری، ضعف، پیری یا هر وضعیت دیگر و یا به علت وضعیت خاص مکانی یا زمانی نوعاً موجب آن جنایت یا نظیر آن می‌شود، مشروط بر آنکه مرتکب به وضعیت نامتعارف مجنی‌علیه یا وضعیت خاص مکانی یا زمانی آگاه و متوجه باشد. ت- هر گاه مرتکب قصد ایراد جنایت واقع شده یا نظیر آن را داشته باشد، بدون آنکه فرد یا جمع معینی مقصود وی باشد و در عمل نیز جنایت مقصود یا نظیر آن واقع شود؛ مانند اینکه در اماکن عمومی بمب گذاری کند».

حتی تعقیب جزایی کردند (Blackstone, 2009: 365). در نظام حقوق کیفری کشور آمریکا نیز این اصل مورد پذیرش قرار گرفته که یک فرد نباید گناهکار شناخته شود، مگر آنکه وی اقداماتی را انجام دهد که همراه با شرایط لازم برای رکن روانی هر جرم خاص باشد. اجزای متشکله رکن روانی عبارت‌اند از:

۱. عمد: یعنی فرد نسبت به آن فعل و نتایج ناشی از آن قصد داشته باشد؛
 ۲. آگاهی: یعنی آگاهی به ماهیت رفتار ارتكابی، و اگر آن جرم مستلزم تحقق نتیجه خاصی است، اطمینان واقعی نسبت به اینکه آن رفتار منتج به آن نتیجه می‌شود، داشته باشد؛
 ۳. بی‌پروایی: بی‌توجهی آگاهانه نسبت به خطر مهم و غیر قابل توجهی که از آن رفتار ناشی می‌شود که شامل انحراف فاحش از رفتارهای متعارف قانونی می‌باشد؛
 ۴. مسامحه: آگاهی از یک خطر توجیه‌ناپذیر و مهمی که وجود دارد و نتایجی که از آن خطر ناشی می‌شود و عدم اقدام جهت رفع خطر موجود است (Robinson, 2002: 996)؛
- به گونه‌ای که وجود هر یک از مفاهیم فوق با لحاظ شرایط دیگر برای تحقق رکن روانی کافی است.

از این رو، در این نوشتار می‌خواهیم مشخص کنیم که آگاهی و توجه به عنوان اجزایی از رکن روانی قتل عمدی، به چه معناست؟ این دو جزء رکن روانی و مفاهیم مشابه آن‌ها در قوانین کیفری و رویه قضایی ایران و آمریکا واجد چه جایگاهی است؟ آثار حدوث و یا فقدان آن در تحقق اقسام قتل چیست؟ آگاهی و توجه به تفکیک در رویه‌های قضایی ایران و آمریکا چگونه اثبات می‌شود؟

مقاله حاضر با ملاحظه آموزه‌های فقهی و حقوقی ایران و با توجه به حقوق کیفری آمریکا و همچنین رویه قضایی موجود در این دو نظام قضایی، به بررسی و تحلیل مباحث حقوقی مرتبط با موضوع این تحقیق می‌پردازد.

۱. رکن روانی قتل عمدی در ایران و آمریکا

قتل عمد از جمله جرایمی می‌باشد که برای تحقق آن، صرف ظهور عملیات مادی در عالم خارج که اصطلاحاً به آن پیکره جرم گویند، کفایت نمی‌کند، بلکه عمل ارتكابی باید ناشی از اراده خود آگاه مرتکب باشد یا حداقل اینکه از عمل او چنین برداشت



شود. به همین دلیل می‌توان تأکید کرد که اساس این رکن از جرم، اراده می‌باشد (Hart, 2008: 100). رکن روانی اصطلاحاً به فعل و انفعالات ذهنی مرتکب در زمان وقوع جرم گفته می‌شود (آزمایش، ۱۳۷۶: ۸۸). رکن روانی قتل عمدی در بردارنده دو مؤلفه است: سوءنیت عام و سوءنیت خاص؛ سوءنیت عام را می‌توان مساوی با خواست عمل و سوءنیت خاص را مساوی با خواست نتیجه دانست. در تعریف سوءنیت عام گفته شده است:

- اراده به انجام عملی که مرتکب می‌داند قانون آن را منع کرده است (استفانی و دیگران، ۱۳۷۷: ۱/۳۶۰).

- اراده خودآگاه شخص در ارتکاب عمل مجرمانه (صانعی، ۱۳۸۸: ۳۸۳).

سوءنیت عام همه جرایم یکسان است. البته باید مدنظر داشت که منظور صرفاً جرایم عمدی است؛ به خاطر اینکه در جرایم غیر عمدی، رکن روانی به گونه‌ای که در جرایم عمدی مورد بحث می‌باشد، مطرح نیست. در بسیاری از جرایم عمدی، صرف سوءنیت عام برای تحقق جرم کفایت می‌کند، اما مواردی که قانون‌گذار جرمی را منوط به خواست نتیجه خاص می‌کند، علاوه بر سوءنیت عام، وجود سوءنیت خاص نیز ضروری است. «سوءنیت خاص، قصد نتیجه‌ای است که در برخی از جرایم باید وجود داشته باشد و قانون خود در جرم اعلام شده، وجود آن را مشخص می‌کند» (نوربها، ۱۳۸۸: ۱۸۳). اما در خصوص اینکه سوءنیت عام نیز باید از سوی قانون‌گذار تصریح شود یا خیر، برخی از حقوق‌دانان معتقدند:

در حقوق جزای مدرن هیچ تمایزی بین سوءنیت عام و خاص وجود ندارد و تمام انواع سوءنیت باید مشخص شده باشد (فلچر، ۱۳۸۴: ۲۱۱).

به نظر، این برداشت برگرفته از اصل قانونی بودن حقوق جزاست که فراتر از اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌هاست. ماده ۱۴۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با تأسی از این مسئله اشعار می‌دارد:

در تحقق جرایم عمدی، علاوه بر علم مرتکب به موضوع جرم باید قصد او در ارتکاب رفتار مجرمانه احراز گردد. در جرایمی که وقوع آن‌ها بر اساس قانون منوط به تحقق نتیجه است، قصد نتیجه یا علم به وقوع آن نیز باید محرز شود.

چنانچه مشهود است، هم سوء نیت عام و هم سوء نیت خاص مورد توجه قانون‌گذار ایران قرار گرفته است.

در حقوق ایران، به طور کلی سوء نیت خاص در قتل عمدی را مطابق با آنچه که برخی از حقوق‌دانان به آن اشاره کرده‌اند، می‌توان مرکب از دو ضابطه دانست (پورباقرانی، ۱۳۸۸: ۱۴۶). ضابطه نخست در واقع بندهای الف و ت ماده ۲۹۰ می‌باشد که اصطلاحاً سوء نیت مستقیم یا صریح خوانده می‌شود. ضابطه دوم که موضوع اصلی مقاله حاضر نیز هست، در بندهای ب و پ ماده ۲۹۰ و تبصره ماده ۲۹۲ مورد اشاره قرار گرفته است که این همان سوء نیت ضمنی است.^۱

مطابق بند ب ماده ۲۰۶ ق.م.ا. مصوب ۱۳۷۰ در خصوص عمل نوعاً کشنده، به صرف اینکه مرتکب عمداً عمل نوعاً کشنده‌ای را انجام دهد، برای شمول عمدی بودن قتل ارتكابی کافی است. به عبارتی قانون‌گذار آگاهی نسبت به عمل نوعاً کشنده را مفروض می‌داند، لذا در این بند صحبتی از آگاهی مرتکب نکرده است. ولی این نافی حقوق مرتکب در اثبات عدم آگاهی نیست. ماده ۲۹۰ به گونه‌ای این خلأ قانونی را پر نموده است و در هر دو بندی که در آن صحبت از عمل نوعاً کشنده می‌باشد، علاوه بر آگاهی مرتکب، قید دیگری را نیز در کنار آن گنجانده است و آن توجه می‌باشد که در ادامه، آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در حقوق آمریکا برای بررسی رکن روانی ناظر بر قتل عمدی باید دو موضوع را به خوبی بررسی کرد؛ یکی قاعده قتل عمد جنایی^۲ و دیگری قانون مدل کیفری^۳ که در این خصوص مقرراتی را شامل می‌شوند. طبق قانون مدل کیفری^۴ تقسیمات حالات

۱. سوء نیت مستقیم زمانی خواهد بود که مرتکب برای رسیدن به مقصود خود عملی انجام می‌دهد و قصد او به طور وضوح نسبت به عملی که انجام می‌دهد، مشخص است؛ برای مثال شخصی به منظور تخریب اقدام به بمب‌گذاری می‌کند و با انجام آن به نتیجه خود نیز می‌رسد. سوء نیت ضمنی یا تبعی زمانی خواهد بود که شخص صراحتاً قصد قتل ندارد، ولی از عمل ارتكابی وی چنین برداشت می‌شود که او قصد داشته است و قصدش مفروض می‌باشد. به عبارتی «زمانی که عمل ارتكابی عادتاً با قتل ملازمه داشته باشد را قصد تبعی گویند» (مرعشی، ۱۳۷۶: ۱۰۴).

2. Felony Murder Rule.
3. Model Penal Code.
4. The Model Penal Code.

ذهنی شامل قصد عام^۱ و قصد خاص^۲، سبق سوءنیت^۳ می‌باشد. بسیاری از این حالات و مفاهیم در پرونده‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته است.

قانون مدل کیفری اجزای رکن روانی را به چهار قسم محصور می‌سازد: قصد، آگاهی، بی‌پروایی و غفلت به اضافه مسئولیت مطلق.^۴ این قانون در برخی موضوعات دارای نکات ویژه‌ای است؛ از جمله: ۱. تفاوت قائل شدن برای حالات ذهنی و عینی حداقل در برخی حوزه‌ها (قصد^۵ و آگاهی^۶ واجد جنبه شخصی یا ذهنی^۷ هستند؛ غفلت^۸ واجد جنبه عینی^۹ است و بی‌پروایی^{۱۰} نیز حد فاصل این دو قرار می‌گیرد (یعنی هم به آگاهی شخصی نسبت به خطر موجود و هم به بی‌توجهی قابل ملاحظه عینی نسبت به آن اشاره می‌شود)؛ ۲. افزودن چند اصل تفسیری مفید در حوزه عنصر روانی؛ ۳. تبیین اینکه چه زمانی اشتباه یا جهل به قانون می‌تواند دفاع محسوب گردد (و یا به عبارت دیگر رافع مسئولیت کیفری است).

قاعده قتل عمد جنایی در تعریفی ساده قاعده‌ای است که مقرر می‌دارد یک شخص به موجب قتل عمدی گناهکار شناخته می‌شود، بدون اینکه توجه و یا قصد

1. General Intent.

2. Specific Intent.

3. Malice Aforethought.

۴. برخی قوانین آمریکا قصد و آگاهی را جهت ارتکاب برخی جرایم لازم نمی‌دانند. به عبارت دیگر، مسئولیت مطلق پذیرفته شده است. این موضوع سبب می‌گردد که افراد بی‌گناه بیشتری در معرض تهدید مجازات قرار گیرند. در سال ۲۰۱۱ مجله *وال استریت* واقعه‌ای را بیان کرد؛ بدین شرح که «وید مارتین» ماهیگیر ساکن آلاسکا ده ماهی دریایی را به شخصی فروخت، در حالی که گمان می‌کرد که وی نیز فردی ساکن آلاسکا است. طبق قانون حمایت از پستانداران دریایی، فروش این ماهی‌ها به غیر ساکنان ممنوع است. در نهایت وی در حالی که کاملاً متعجب بود، به خاطر نقض قانون یادشده دستگیر شد. دادستان فدرال ملزم به اثبات آگاهی متهم نسبت به غیر بومی بودن خریدار نبود. لذا مارتین به دو سال حبس تعلیقی و یک هزار دلار جریمه محکوم شد (Baker & Haun, 2013: 24; Fields & Emshwiller, 2011: 27).

5. Purpose.

6. Knowledge.

7. Subjective.

8. Negligence.

9. Objective.

10. Recklessness.

کشتن داشته باشد؛ البته در صورتی که در مسیر ارتکاب جنایتی دیگر، مرتکب قتل انسانی شده باشد. نمونه بارز این موضوع فرد سارق است که دیگری را در حین سرقت می‌کشد. این فرد به دلیل ارتکاب قتل عمدی محکوم می‌گردد، حتی اگر قتل کاملاً اتفاقی باشد. در ایالات متحده، اکثریت غالب حوزه‌های قضایی نظریه مذکور را بسیار محدود می‌سازند؛ مثلاً آن را صرفاً در خصوص جنایاتی می‌پذیرند که صریحاً در قانون موضوعه^۱ به آن اشاره شده باشد (سرقت مقرون به آزار،^۲ تجاوز به عنف،^۳ ورود به منزل غیر به قصد جنایت،^۴ ایجاد حریق^۵ و آدم‌ربایی^۶) (Pillsbury, 1998: 106).

همچنین در خصوص رکن روانی لازم برای تحقق قتل عمدی در کشورهای تابع نظام حقوقی کامن‌لا از جمله آمریکا، آموزه قتل عمد جنایی از سوی برخی مفسران حقوق کیفری مطرح شده است (آلتنن، ۱۳۸۵: ۲۹۵). علاوه بر موردی که جانی با قصد مستقیم مرتکب قتل دیگری می‌شود، این آموزه بیانگر آن است که چنانچه فردی در شروع یا جریان ارتکاب جنایتی سبب مرگ دیگری شود، به قتل عمد محکوم می‌شود. امروزه این قاعده در حقوق هر یک از این کشورها با قیودی مواجه است (Ashworth, 2006: 127). هرچند این نظریه، مصداقی از مسئولیت مطلق دانسته شده، چنین برداشتی درست نیست. در این نظریه، بر خلاف مسئولیت مطلق، اثبات تحقق جنایت اولیه و حالت ذهنی مرتکب نسبت به آن ضروری است. میزان اهمیت اثبات این حالت از قیود دادگاه‌ها بر آن آشکار می‌شود؛ به نحوی که اگر حالت ذهنی مرتکب بی‌اهمیت بود، مرگ ناشی از ارتکاب جرایم کوچک نیز مشمول این آموزه می‌شد. مهم‌ترین وجه تمایز این مورد از مسئولیت مطلق، تکلیف مقام تعقیب بر اثبات تحقق جنایت اصلی و عنصر روانی آن است (شاهچراغ، ۱۳۹۱: ش ۸۵/۷۸).

1. Statute.
2. Robbery.
3. Rape.
4. Burglary.
5. Arson.
6. Kidnapping.

۲. مفهوم آگاهی و توجه و رابطه این دو با هم

آگاهی در لغت به معنای خبر، اطلاع و علم می‌باشد؛ اما توجه در لغت به معنای روی آوردن، روی کردن و دل دادن آمده است (معین، ۱۳۶۰: ۷۷/۱). در حقوق جزا، مفهوم آگاهی و توجه چندان از معنای لغوی دور نیست، اما واضح و مبرهن است که قانون‌گذار کشور ما میان آگاهی و توجه تفاوت قائل شده است؛ موضوعی که محققان در کتب و مقالات ناظر بر روان انسانی همچون تحقیقات صورت گرفته در حوزه روان‌شناسی به آن اشاره‌ای نکرده و یا حداقل تفکیک میان این دو را بسیار مشکل دانسته‌اند. به نظر می‌رسد چنانچه از لحاظ لغوی میان این دو تفاوت وجود دارد، قانون‌گذار کشور ما نیز با عنایت به این مسئله، آثاری را بر هر کدام از این دو بار کرده که نیازمند بررسی است. منظور از آگاهی، معرفت فاعل هم به ماهیت و پیامدهای رفتار مجرمانه و هم به نامشروع بودن آن است. معرفت فاعل به احکام قانون‌گذار در اغلب نظام‌های کیفری، فرضی قانونی است؛ یعنی فرض بر این است که عموم شهروندان در هر مرتبه از علم و هوشمندی، از احکام قانونی اطلاع دارند و به قدر وسع در احکام قانون‌گذار تفحص کرده‌اند. از طرف دیگر، معرفت فاعل به ماهیت و پیامدهای رفتار مجرمانه بدین معناست که به عنوان مثال انسانی می‌داند سرقت به معنای بردن (ربودن) مال غیر است و می‌داند که پیامد سرقت، تسلط بر مال مسروقه و در نهایت مجازات و کیفر می‌باشد.

منظور از توجه، انصراف ذهن انسانی در یک زمان و مکان مشخص به امری است که می‌تواند دو نتیجه یعنی حصول یا عدم حصول آگاهی نسبت به آن موضوع را در بر داشته باشد. در نتیجه می‌توان گفت که رابطه بین توجه و آگاهی، رابطه عموم و خصوص من‌وجه است؛ بدین توضیح که آگاهی می‌تواند همراه با توجه باشد یا نباشد؛ همچنین توجه نیز می‌تواند همراه با آگاهی باشد یا نباشد؛ برای مثال، شخصی را در نظر بگیرید که لیوانی را می‌نوشد و متوجه کار خود یعنی نوشیدن نیز می‌باشد، اما جهل موضوعی دارد؛ به عبارتی آگاهی ندارد که در لیوان به جای آب، شراب وجود دارد. لذا هر یک از این دو می‌تواند آثار متفاوتی داشته باشد.

قرار گرفتن دو واژه آگاه و متوجه در قانون در کنار هم، شائبه تأکید را به ذهن

می‌رساند؛ یعنی قانون‌گذار صرفاً برای اینکه بر روی علم مرتکب تأکید کند، این دو واژه را در کنار هم قرار داده است. اما با توجه به تفاوت‌های معنایی که در فوق به آن اشاره شد، به نظر قرار گرفتن این دو واژه در کنار هم نشانه تأکید نمی‌باشد، لذا حرف عطف «و» که نیز بین این دو واژه آمده، دلالت بر افتراق و استقلال آن‌ها می‌باشد و هر کدام از این دو، معنا و مفهوم خاصی دارند. از این منظر باید گفت که قانون‌گذار واژه‌ها را با دقت و منظور ویژه‌ای برگزیده و به سطح خاص، دقیق و متقنی از آگاهی مرتکب نسبت به ماهیت رفتار و یا اوضاع و احوال حاکم بر عمل نظر داشته است (خالقی و رجب، ۱۳۹۲: ش ۱/۱۴۱). لذا صرف وجود یکی از این‌ها برای شمول قتل عمدی، وافی به مقصود نمی‌باشد. بنابراین به صرف اینکه شخص آگاه باشد که عمل او نوعاً موجب جنایت می‌شود، کافی نخواهد بود.

رابطه بین آگاهی و توجه به گونه‌ای است که الزاماً شخصی که آگاه است، متوجه نمی‌باشد؛ برای مثال، شخصی می‌داند که پرتاب شیئی سنگین از بلندی در منطقه‌ای که محل عبور عابران پیاده است، نوعاً موجب مرگ آن‌ها می‌شود، اما به این دلیل که در آن لحظه در شرایطی بوده که نسبت به علم خود توجه نداشته، اقدام به چنین کاری کرده است. بنابراین در این مثال، مرتکب آگاهی داشته، اما متوجه نبوده است. شخصی را که متوجه است، می‌توان لزوماً آگاه دانست؛ به خاطر اینکه شخص زمانی متوجه خواهد بود که از قبل آگاه باشد. زمانی که شخص آگاهی ندارد، مسلماً نسبت به خطرات حاصل از آن نیز توجهی ندارد. برای مثال، مادری را در نظر بگیرید که برای مدتی مدید صاحب فرزند نشده است، لذا فرزند تازه متولدشده خود را از شدت علاقه بغل کرده و در آغوش می‌فشارد. او آگاه است که اگر بچه را بیش از حد بفشارد، بچه می‌میرد، اما توجهی نسبت به این مسئله ندارد، به خاطر اینکه از ذوق فرزنددار شدن، بچه را در آغوش گرفته است. بنابراین آگاهی الزاماً به معنای متوجه بودن نیست، اما اگر مادر متوجه باشد، یعنی به گونه‌ای رعایت حال کودک را بکند و در فشردن کودک در آغوش جانب احتیاط را مراعات کند، این نتیجه منطقی را به ذهن متبادر می‌سازد که او آگاه بوده است که فشار دادن بچه تازه متولدشده موجب خفگی و مرگش می‌شود. بنابراین میان شخص آگاه و شخص متوجه، رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار

است. با این تفسیر می‌توان گفت شخصی که متوجه است آگاه نیز هست؛ به عبارتی آگاهی از لوازم توجه است. اما اگر این تفسیر را بپذیریم، دیگر نیازی به ذکر آگاهی در متن قانون وجود نداشت؛ چرا که توجه، آگاهی را نیز با خود به همراه دارد. بنابراین هر یک از این دو، معنای خاص خود را دارد و وجود یکی دال بر وجود دیگری نیست.

۳. «آگاهی» رکن رکین و «توجه» رکن مورد اختلاف قتل عمدی

در حقوق کیفری ایران می‌توان فروض مختلفی را برای عنصر توجه در نظر گرفت: نخست؛ با عنایت به اینکه توجه در کنار آگاهی قرار گرفته است، می‌توان این گونه گفت که آگاهی ناظر به عمل نوعاً کشنده می‌باشد و توجه مربوط به آثار و عواقب عمل ارتكابی است؛ برای مثال الف می‌داند که ب مبتلا به بیماری هموفیلی (اختلال در انعقاد خون) می‌باشد و حتی می‌داند که منظور از آن، عدم بند آمدن خون در صورت خونریزی است و همچنین می‌داند که عدم تزریق فاکتور ۸ (داروی یک دسته از این بیماران) در موارد خونریزی شدید، منجر به مرگ بیمار می‌شود، اما با این حال نسبت به او یک عملی را که نوعاً کشنده نیست اما نسبت به مجنی علیه کشنده است، انجام می‌دهد، در حالی که متوجه نیست که بیمار الان دارو به همراه ندارد یا به هر دلیلی امکان تزریق آن وجود ندارد. در این مثال، مرتکب آگاهی دارد ولی نسبت به آثار عمل خود توجه ندارد. در این موارد به منظور تحقق رکن روانی، مرتکب باید نسبت به دو موضوع عالم باشد؛ وجود ضعف در مجنی علیه و خاصیت ضعف مجنی علیه (مرادی و شهبازی، ۱۳۹۴: ش ۶۲/۱۳). لذا همین که مرتکب نسبت به نوعاً کشنده بودن عمل و شرایط خاص مجنی علیه آگاهی دارد، دیگر لزومی ندارد که نسبت به آثار بعدی عمل خود نیز توجه داشته باشد، به خاطر اینکه این دومی در درون اولی قرار دارد و نیازی نیست که مرتکب آن را به طور جداگانه مورد توجه قرار دهد.

دوم؛ توجه، ناظر به این است که مرتکب علاوه بر اینکه عملی را با آگاهی به اینکه نوعاً موجب جنایت می‌شود، انجام می‌دهد، توجه هم داشته باشد که عمل او انسانی را در بر می‌گیرد؛ برای مثال، مرتکب آگاهی دارد که غذا سمی و کشنده است، اما متوجه نیست که کسی ممکن است آن را بخورد یا در مثالی دیگر می‌توان چنین گفت

که شخصی چاه عمیقی را در کوچه‌ای عمداً حفر می‌کند و آگاهی هم دارد که عمل او نوعاً موجب جنایت می‌شود، اما متوجه نیست که ممکن است شخصی از آن کوچه عبور کند و داخل چاه بیفتد.

نکته حائز اهمیت اینکه در عمد محض یا همان ضابطه نخست قتل عمدی، به صرف اینکه شخصی قصد ارتکاب جنایت یا به عبارتی قصد کشتن را داشته باشد، بدون توجه به اینکه فرد یا جمع معینی مقصود او باشد، جنایت مشمول جنایت عمدی قرار می‌گیرد که این منطبق با بند الف و ت ماده ۲۹۰ می‌باشد. به عبارت دیگر می‌توان گفت که قانون‌گذار، قتل با سوء نیت مطلق را پذیرفته است. سوء نیت مطلق یعنی اینکه قاتل قصد کشتن شخص یا اشخاص معلوم و مشخصی را ندارد و تنها مقصود او سلب حیات است، بی‌آنکه انسان معینی مدنظر او باشد (سپهوند، ۱۳۸۸: ۷۱). اما عملی که نوعاً موجب جنایت می‌شود باید حتماً نسبت به شخص خاصی صورت گیرد. بنابراین به صرف اینکه عملی که مرتکب انجام می‌دهد نوعاً موجب جنایت می‌گردد، بدون توجه به اینکه ناظر به شخصی باشد، به نظر عمدی نخواهد بود؛ برای مثال، شخصی را در نظر بگیرید که در خیابان اصلی شهر با سرعت بالا رانندگی می‌کند و می‌داند که برخورد شدید خودرو با انسان معمولاً کشنده است، اما با بی‌توجهی و بی‌تفاوتی نسبت به این مسئله با دیگری تصادف می‌کند و منجر به مرگ او می‌شود. در اینجا قتل ارتكابی عمدی نخواهد بود؛ زیرا درست است که راننده عمداً با سرعت زیاد رانندگی کرده است، ولی صرف احتمال خطر برای عمدی شمردن نتیجه ارتكابی کافی نیست. شایان ذکر است که در ضابطه نخست رکن روانی قتل عمدی، با فرض وجود سوء نیت عام و خاص دیگر نیازی به وجود آگاهی و توجه مرتکب نمی‌باشد؛ چون این دو مؤلفه رکن روانی با فرض عدم تحقق ضابطه نخست به علاوه عمل نوعاً کشنده، موجب مفروض انگاشتن قصد مرتکب می‌گردد. به عبارتی می‌توان گفت که قصد مجرمانه، مجزا از آگاهی و توجه می‌باشد.

فرض سوم؛ منظور از توجه این است که مرتکب در حین انجام عملی که نوعاً موجب جنایت یا نظیر آن می‌گردد، علی‌الرأس شخصاً توجه داشته باشد؛ یعنی متوجه کار خود باشد و هوش و حواسش متمرکز در عملش باشد و به گونه‌ای مسلط باشد؛

برای مثال مادری از شدت علاقه، فرزند تازه متولدشده خود را در آغوش می‌فشرد و در عین حال آگاهی نیز دارد که عملش نسبت به بچه نوعاً موجب جنایت می‌شود، اما متوجه کار خود نیست. به عبارتی، عشق و علاقه باعث می‌شود که توجهی نسبت به کار خود نداشته باشد. به نظر این تفسیر هم با نص قانون همخوانی دارد و هم اینکه نتیجه غیر منطقی به دنبال نخواهد داشت. لذا هر آنچه موجب شود که حواس شخص پرت گردد، مرتکب مشمول قتل عمدی نخواهد بود.

برخی فقها توجه را به عنوان رکن روانی در عمل نوعاً کاشنده مورد اشاره قرار داده‌اند. آیه‌الله خویی در مبانی تکملة المنهاج اظهار می‌دارد:

«لأنَّ قصد الفعل مع الالتفات إلى ترتب القتل عليه عادة لا ينفك عن قصد القتل تبعاً» (موسوی خویی، ۱۴۲۲: ۴/۲)؛ زیرا قصد انجام کاری با توجه و آگاهی از نتیجه مترتب بر آن یعنی قتل، از قصد تبعی قتل جدا نیست.

به عبارتی قصد انجام سبب در واقع همان قصد حصول نتیجه و مسبب است (همو، ۱۳۹۰: ۱۸۴/۱). در واقع، منظور نویسنده این است که در این موارد، شخص قصد تبعی در ارتکاب جنایت ارتكابی را دارد. همان طور که در ترجمه آمده است، توجه در کنار آگاهی قرار گرفته که این امر حاکی از آن است که هر کدام از این‌ها معنای خاص خود را دارد. آیه‌الله خوانساری در جامع المدارک چنین اظهار می‌نماید:

عدم التفات إليهما لم يتحقق العمد سواء كان الفعل موجباً غالباً للقتل أو لم يكن غالباً (۱۴۰۵: ۱۸۴).

نویسنده معتقد است در مواردی که مرتکب توجهی نسبت به عمل خود نداشته باشد، خواه عمل او نوعاً کاشنده باشد یا نباشد، از شمول عمد خارج خواهد بود. محمد فاضل لنکرانی نیز در جامع المسائل یکی از اقسام قتل عمد را این گونه تعریف کرده است:

آنکه با توجه، کاری را که معمولاً کاشنده است نسبت به انسانی انجام دهد و او بمیرد، هر چند قصد قتل او را هم نداشته باشد (فاضل موحدی لنکرانی، بی‌تا: ۵۰۳/۱).

همان طور که ملاحظه گردید این دسته از فقها برای بیان رکن روانی در عمل نوعاً کاشنده از واژه التفات استفاده کرده‌اند. التفات در لغت به معنای «روی آوردن، پروا و

توجه) می‌باشد (معین، ۱۳۶۰: ۱/۳۳۶). درست است که آگاهی نسبت به نوعاً کشنده بودن عمل در آثار فوق مشاهده نشده است، ولی شاید این گونه مدنظر بوده که لازمه التفات، آگاهی است؛ یعنی در دل التفات، آگاهی نیز وجود دارد و به عبارتی آگاهی از لوازم التفات است.

صرف وجود رکن روانی در کنار رکن مادی برای شمول قتل عمدی بر مرتکب کافی نمی‌باشد، بلکه تقارن میان تمامی بخش‌های رکن روانی با یکدیگر و با عمل مرتکب، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای تحقق قتل عمدی است (آقائی‌نیا، ۱۳۹۳: ۸۳)؛ یعنی در همان زمانی که شخص رکن مادی جرم (عملی که نوعاً موجب جنایت می‌شود) را انجام می‌دهد، باید رکن روانی نیز موجود باشد. بنابراین اگر رکن روانی به گونه‌ای قبل یا بعد از رکن مادی جرم محقق شود، نمی‌توان مرتکب را مشمول قتل عمدی دانست؛ برای مثال، اگر شخصی به قصد شکار، تیری در شکارگاه رها کند و بعد از اصابت تیر به شکاربان، بگوید که چه بهتر او را زدم، باز هم نمی‌توان او را قاتل عامد دانست.

در خصوص آگاهی و توجه، آن گونه تقارنی که در ضابطه اول رکن روانی قتل عمد وجود دارد، لازم نمی‌باشد. به عبارتی، آگاهی و توجه حتی اگر قبل از عمل نوعاً کشنده وجود داشته باشد، کفایت می‌کند، در حالی که در ضابطه نخست قتل عمدی، شخص در همان زمانی که رکن مادی جرم را انجام می‌دهد، باید واجد رکن روانی باشد (نه قبل از آن و نه بعد از آن). تبصره ماده ۲۹۲ شخص خواب یا بیهوش یا کسی را که نه قصد فعل دارد نه قصد نتیجه، با لحاظ آگاهی و توجه مرتکب، مشمول قتل عمدی قرار داده است. اما همان طور که واضح است، این افراد به خصوص شخص خواب و بیهوش در زمانی که مرتکب عمل نوعاً کشنده می‌شوند، آگاهی و توجه در آن‌ها وجود ندارد، مگر اینکه قبل از خواب و بیهوشی آگاهی و توجه داشته باشند که مرتکب جنایت خواهند شد. بنابراین درست است که آگاهی و توجه را به عنوان رکن روانی در ضابطه دوم قتل عمدی مورد بررسی قرار دادیم، اما آن گونه که حقوق دانان در خصوص تقارن رکن مادی و روانی لازم می‌دانند، در اینجا شرط نیست.

لازم به ذکر است که آگاهی و توجه بعد از رفتار مجرمانه حتی در خصوص رفتارهای نوعاً کشنده نمی‌تواند سبب جریان آثار تقارن آگاهی و توجه با رفتار مجرمانه

که همان انتساب قتل عمدی است، باشد؛ چنان که به موجب رأی از محاکم کشور، آگاهی و توجه متهم به منتهی شدن رفتارش به قتل مجنی علیه در آینده نزدیک، سبب وقوع قتل عمدی دانسته نشده است. به موجب دادنامه شماره ۹۳۰۰۹۶ شعبه ۷۱ دادگاه کیفری استان تهران به تاریخ ۹۳/۵/۱۸، متهم به قتل عمدی، نامزد خویش را شب هنگام ضمن یک مشاجره لفظی مورد ضرب و جرح قرار می دهد، در حالی که نسبت به کشنده بودن رفتار ارتكابی حین انجام آن عمل، آگاهی نداشته و قصد قتل نیز احراز نگردیده است. با وجود آگاهی و توجه مرتکب به اینکه نامزدش بیهوش شده و هر از گاهی حرکتی می کرده که نشان از آخرین تقلّاهای وی جهت رهایی از مرگ بوده، دادگاه مرتکب را به دلیل بی احتیاطی و بی مبالاتی وی که منجر به مرگ شده، به پرداخت یک فقره دیه کامل یک زن و ۳ سال حبس تعزیری محکوم نموده است.

در آمریکا در پرونده معروف «کامن ویلت علیه وود وارد»، پرستار بچه به خاطر لرزش شدید نوزاد و کوبیدن وی به زمین که منجر به مرگ او شده بود، متهم به قتل عمدی بود. قاضی دادگاه هیئت منصفه را رهنمون داشت که درباره سوءنیت متهم تصمیم بگیرند و نظر دهند که آیا در شرایطی که این پرستار نسبت به آن آگاهی داشته، یک شخص معقول نیز نسبت به اینکه رفتار عمدی او خطر شدیدی را برای حیات انسان ایجاد می کند، آگاهی دارد یا خیر؟ توجه داشته باشید که این همان معیار مضیق رکن روانی است که مستلزم اثبات رکن روانی قابل سرزنش یعنی «عمداً و با آگاهی» می باشد. بخش مهم این معیار آگاهی است. بنابراین شخصی که به رانندگی مبادرت می ورزد و در حالی که آگاه است که در یک بزرگراه شلوغ قرار دارد، با بی احتیاطی تغییر مسیر می دهد و نقطه کور جاده را بررسی نمی کند و سبب یک تصادف کشنده می شود، می تواند محکوم به قتل عمدی گردد.

مسئله قابل توجه این است که قانون مدل کیفری متأسفانه به طور صریح تفاوتی بین قصد و آگاهی قائل نشده است، در حالی که تفاوت در حقیقت وجود دارد و می توان در نظریات حقوق دانان و به طور کلی دکترین حقوقی و رویه قضایی به این تفاوت دست یافت.

نکته دیگری که وجود دارد، آگاهی نسبت به یک خطر اساسی و غیر قابل توجه

است. این قید که متهم به طور آگاهانه به یک خطر غیر قابل توجهیه و اساسی بی‌توجهی کرده است نیز در قانون مذکور مبهم است؛ یعنی پاسخ این سؤال که آیا آگاهی نسبت به اساسی بودن یا غیر قابل توجهیه بودن خطر یا هر دوی آن‌ها با هم ضروری است یا خیر، به طور صریح بدان اشاره نشده است. اما در تفسیرهایی که حقوق‌دانان آمریکایی از قانون مدل کیفری می‌کنند، این نظر غالب است که آگاهی نسبت به شرط اساسی بودن خطر ضروری است و همان برای ارتکاب جرم عمدی کفایت می‌کند، هرچند آگاهی نسبت به غیر قابل توجهیه بودن آن وجود نداشته باشد (Pillsbury, 1998: 182).

۴. آثار آگاهی و توجه و فقدان آن‌ها

بسته به اینکه منظور قانون‌گذار از آگاهی در ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی چه بوده است، آثار متفاوتی حاصل می‌شود. در این خصوص چند فرض می‌توان تصور نمود: نخست اینکه بگوییم آگاهی نسبت به حکم مدنظر می‌باشد؛ یعنی آگاهی نسبت به جرم بودن عمل ارتكابی و آگاهی نسبت به مجازات عمل ارتكابی. آگاهی در این معنا، فرض بعیدی به نظر می‌رسد، به خاطر اینکه همواره معرفت فاعل به احکام قانون‌گذار به ویژه در قتل عمدی اماره مطلق می‌باشد. با ابلاغ قانون همواره آگاهی مردم نسبت به قانون مفروض دانسته می‌شود و حتی اثبات خلاف آن نیز تأثیری در مسئولیت کیفری فرد ندارد، مگر بر اساس آنچه که در ماده ۱۵۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ بدین گونه به آن تصریح شده است:

جهل به حکم، مانع از مجازات مرتکب نیست، مگر اینکه تحصیل علم عادتاً برای وی ممکن نباشد یا جهل به حکم شرعاً عذر محسوب شود.

لذا آگاهی در این معنا مورد توجه مقنن در باب قتل عمدی نمی‌باشد. دوم اینکه منظور از آگاهی، آگاهی نسبت به موضوع است؛ یعنی مرتکب باید نسبت به رکن مادی جرم علم داشته باشد که فقدان آن سبب تزلزل رکن روانی می‌شود. لذا ابتدا باید ببینیم که رکن مادی قتل عمدی در بردارنده چه مفاهیمی است. شرایط و اوضاع و احوال لازم برای تحقق قتل عمدی شامل انسان بودن، دیگری بودن و

محققون‌الدم بودن می‌باشد (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۲: ۶۵). فقدان آگاهی مرتکب در هر یک از این‌ها، مورد را از مصادیق قتل عمد خارج می‌کند. اما این فرض نیز به گونه‌ای قابل رد می‌باشد؛ زیرا درست است که جهل نسبت به رکن مادی موجب خروج قتل از نوع عمدی خواهد بود، اما مقصود قانون‌گذار از آگاهی این نیست، بلکه این گونه به نظر می‌رسد که علم نسبت به رکن مادی، در ضابطه اول قتل عمدی مورد نظر می‌باشد، اما در ضابطه دوم قتل عمدی علاوه بر علم نسبت به رکن مادی، آگاهی نیز شرط می‌باشد؛ یعنی آگاهی چیزی فراتر از علم مرتکب نسبت به رکن مادی است. به عبارتی علی‌رغم اینکه شخص نسبت به رکن مادی علم دارد، علاوه بر آن آگاه نیز باید باشد که در ادامه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

سوم اینکه آگاهی نسبت به اینکه آن کار نوعاً موجب جنایت یا نظیر آن می‌گردد مدنظر می‌باشد. بنابراین همین که شخص عملی انجام دهد و آگاه باشد که عمل او موجب قتل عمدی یا نظیر آن می‌گردد، با لحاظ شرایط دیگر برای عمدی دانستن عمل ارتكابی کافی است. طبق بند ۲ ماده ۳۰ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی نیز در مواردی که شخص آگاه باشد که نتیجه در مسیر طبیعی حوادث پیش خواهد آمد، قصد مفروض است (شریعت باقری، ۱۳۸۶: ۴۳). در واقع هرچند مرتکب قصد ابتدایی برای ارتکاب عمل مجرمانه ندارد، چون می‌داند که عملش نتیجه‌ای خاص دارد، قصدش مفروض گرفته می‌شود که این به انصاف و عدالت نزدیک‌تر است؛ برای مثال زمانی که الف می‌داند که ب شنا بلد نیست، با این حال بی‌آنکه قصد قتل او را داشته باشد، وی را به نقطه عمیق دریا پرت کند و شخص نیز در اثر خفگی بمیرد، الف قاتل عامد خواهد بود. این فرض همسو با نظر فقهاست که قبلاً به آن اشاره شد.

جهت تشحیذ ذهن نسبت به موضوع، اشاره به رأی صادره از شعبه ۷۱ دادگاه کیفری استان تهران خالی از لطف نیست. به موجب دادنامه شماره ۹۲/۸/۱۲۰۰۱۸۱ به تاریخ ۹۲/۸/۷، دادگاه متهمه به قتل عمدی را به خاطر ایراد جراحت با چاقو به سفیدران (ران پای چپ) همسرش که منجر به قتل وی شده بود، به پرداخت دیه یک مرد مسلمان و یک سال حبس تعزیری محکوم کرد، با این استدلال که متهمه در حین ارتکاب رفتار مجرمانه، به کشنده بودن رفتار ارتكابی آگاهی و توجه نداشته و قصد

قتل نیز محرز نیست. بخشی از استدلال مندرج در دادنامه از این قرار است:

از آنجا که متهم قصد کشتن نداشته... و متهمه نیز قصد ایراد جرح را به این نقطه حساس نداشته و اقدامات بعدی او مبنی بر شستن خون و ریختن آب برای انسداد مجاری مربوط و بستن حوله روی زخم حکایت از این دارد که متهمه خود از این نتیجه حاصله متعجب بوده و چون اعمال او فایده‌ای نداشته، در نهایت متوسل به استمداد از همسایگان شده و در واقع می‌توان نتیجه گرفت که متهمه صرفاً در وارد کردن ضربه چاقو قصد جدا شدن از متوفی را داشته که او را مورد ضرب و جرح قرار می‌داده و این جراحت اتفاقاً به نقطه حساس اصابت و منجر به فوت شده... این مقدار عمل در حد بزه قتل شبه عمد قابل تعقیب است.

تفاوتی که در خصوص کیفیت آگاهی بین بند ب و پ ماده ۲۹۰ وجود دارد، بدین صورت است که در بند ب آگاهی نسبت به اینکه عمل ارتكابی نوعاً موجب جنایت یا نظیر آن شود کافی است، اما در بند پ آگاهی نسبت به وضعیت نامتعارف مجنی‌علیه یا وضعیت خاص زمانی و مکانی شرط است. همان طور که در این بند مشاهده می‌شود، قانون‌گذار دایره شمول این بند را گسترش داده است، به گونه‌ای که یک سری شرایط مربوط به شخص مجنی‌علیه است، مانند بیماری و پیری، و یک سری شرایط مربوط به اوضاع و احوال می‌باشد، مانند شرایط زمانی و مکانی که نوعاً موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن می‌گردد؛ برای مثال، ایراد جراحتهی که در حالت عادی نوعاً کشنده نمی‌باشد، اگر در شرایط سرمای شدید واقع شود، در صورت حصول نتیجه مشمول این بند خواهد شد. این در حالی است که قانون سابق صرفاً به شرایط شخصی اشاره کرده بود. نکته شایان توجه آنکه مطابق ظاهر قانون در بند پ، صرف آگاهی نسبت به وضعیت مجنی‌علیه یا وضعیت زمانی و مکانی کفایت می‌کند. به عبارتی همین که شخص بداند که مجنی‌علیه مبتلا به یک بیماری خاص است، کفایت می‌کند. اما به نظر علاوه بر آگاهی نسبت به شرایط خاص، مرتکب باید آگاه باشد که یک عملی که در شرایط عادی نوعاً موجب جنایت نمی‌شود، نسبت به آن شخص موجب جنایت یا نظیر آن می‌شود، وگرنه به صرف اینکه مرتکب بداند که مجنی‌علیه بیمار است، اما نه از ویژگی‌های بیماری‌اش مطلع است و نه از درمان آن، عادلانه

نخواهد بود که او را محکوم به قتل عمد بدانیم؛ چرا که رکن روانی رفتار ارتكابی سخت مخدوش می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت که بند پ به گونه‌ای تکمیل‌کننده بند ب می‌باشد. به عبارت دیگر، بند ب در خصوص عملی که نوعاً منجر به جنایت یا نظیر آن می‌شود، حکمش را بیان نموده و بند پ صرفاً شرایط مربوط به مجنی‌علیه و شرایط مربوط به اوضاع و احوال را به آن اضافه می‌کند و در حقیقت تکمیل‌کننده بند ب می‌باشد؛ لذا این بند را باید مطابق بند قبلی تفسیر نمود تا نتیجه منطقی از آن برآید.

لازم به ذکر است که هرچند قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ آگاهی و توجه مرتکب را شرط تحقق قتل عمدی دانسته است، این دو در مورد عوامل ساقط‌کننده مجازات همچون بند الف ماده ۳۰۲ قانون مذکور ضرورتی ندارند. چنانچه به موجب دادنامه صادره به شماره ۹۴۰۰۳۹ در تاریخ ۹۴/۳/۹ شعبه دوم دادگاه کیفری ۱ استان تهران، دادگاه متهم را در حالی که نسبت به مهدورالدم بودن مقتول (به استناد بند الف ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲) آگاهی و توجه نداشته و با وجود رکن روانی لازم (قصد فعل و قصد نتیجه) مبادرت به قتل وی کرده است، از قصاص و دیه تبرئه کرده و صرفاً وی را از باب ماده ۶۱۲ قانون تعزیرات مصوب ۱۳۷۵ محکوم به مجازات تعزیری نموده است. خلاصه پرونده از این قرار است که متهم همسر دائمی خانمی بوده که در دوران قبل از ازدواج کراراً با پسری (مقتول) رابطه جنسی داشته است. پس از ازدواج، دوست پسر سابق با فیلم‌هایی که از رابطه آن دو در اختیار داشته با تهدید به افشای آن‌ها بارها به زوجه تجاوز می‌کرده است تا اینکه همسر وی (متهم به قتل) شبی در حالی که دوست پسر سابق در صدد تجاوز به همسرش بوده، او را عالم‌عامداً می‌کشد (در حالی که به مهدورالدم بودن وی نیز واقف نبوده است).

در ایالات متحده آمریکا نیز عنصر معنوی قتل عمدی دارای اجزای بسیار زیادی همچون قصد، سوءنیت، عمد و قصد قبلی است که در قوانین کیفری ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورها پیش‌بینی شده است. در پرونده کامن‌ویلث علیه مالون^۱ در تاریخ ۱۹۴۶ فردی متهم به تیراندازی منجر به قتل دوستش شده بود. رولور او پنج خان

1. Commonwealth v. Malone (1946).

داشت که یکی از آن‌ها پر بود و او ماشهٔ اسلحه را سه بار کشیده بود. احتمال اینکه کشیدن ماشه برای بار سوم کشنده باشد ۶۰ درصد بود. این احتمال به نظر دادگاه برای توجیه محکومیت فرد به قتل عمدی کفایت می‌کرد. زمانی که ماشهٔ اسلحه برای بار اول کشیده می‌شود، خطر مزبور ۲۰ درصد است. این سخن باید بدین معنا باشد که در این حالت، محکومیت به قتل غیر عمدی تجویز شده است. در ایالت آلاسکا در پروندهٔ اسپیدل علیه دولت^۱ در سال ۱۹۶۹ دیوان عالی آلاسکا بر اساس پروندهٔ ماریسته علیه ایالات متحده^۲ در سال ۱۹۵۲ بر این موضوع تأکید کرد که شرط تحقق رکن روانی جهت ارتکاب رفتار مجرمانه، آگاهی^۳ وی نسبت به رفتار ارتكابی است (Stern, 1984: 2).

مطلب دیگر اینکه در آمریکا وجود آگاهی و توجه صرفاً در بخشی از مجموعهٔ رفتارهای ارتكابی علیه بزه‌دیده جهت تحقق قتل عمدی کفایت می‌کند، در حالی که این مطلب در ایران پذیرفته شده نیست. در پروندهٔ فاگان علیه ام. پی. سی.^۴ در سال ۱۹۶۹ متهم به طور اتفاقی و بدون قصد با ماشینش روی پای افسر پلیس رفت و هنگامی که متوجه شد از حرکت مجدد سریع خودرو ممانعت کرد. دادگاه مقرر داشت که عنصر مادی تهاجم عمدی^۵ رفتار مستمر است. لذا هرچند در زمانی که آن رفتار انجام شده ابتدائاً عنصر روانی وجود نداشته، در ادامهٔ ارتكاب آن، عنصر روانی لازم شکل گرفته است. بنابراین اقتران رکن مادی و رکن روانی در این فرض نیز محقق است.

همچنین در پروندهٔ تابو ملی علیه آر.^۶ در سال ۱۹۵۴، متهمان پرونده قصد داشتند با مست کردن بزه‌دیده از طریق شرب مسکرات و سپس با زدن ضربه‌ای به سرش، وی را در حال مستی بکشند. متعاقباً متهمان با چنین قصدی مبادرت به آن رفتار کردند. اما آن ضربه منجر به مرگ وی نشد. سپس در حالی که آن‌ها اعتقاد داشتند که وی مرده است، او را به دره‌ای پرتاب کردند که این پرتاب منجر به مرگ وی گردید و متهمان

1. Speidel v. State (1969).

2. Morissette v. United States.

3. Consciousness of Wrongdoing.

4. Fagan v. MPC (1969).

5. Assault.

6. Thabo Meli v. R (1954).

محکوم به قتل عمدی گشتند. آنان از این رأی به خاطر اینکه تقارن رکن مادی و رکن روانی قتل عمدی وجود نداشته، نزد شورای سلطنتی تجدیدنظرخواهی کردند. شورای مزبور مقرر داشت که دیدگاه صحیح از رفتار متهمان آن است که ایشان سلسله‌ای از رفتارها را مرتکب شده‌اند که حاکی از رکن مادی استمرار یافته می‌باشد. رکن مادی از زمان زدن ضربه به سر تا پرتاب وی به دره استمرار دارد، هرچند صرفاً در بخشی از آن رفتار، قصد قتل وجود داشته، همان، جهت تحقق رکن روانی لازم برای قتل عمدی کفایت می‌کند (Joshua, 2000: 957).

همچنین رکن «آگاهی» را می‌توان در معاونت در جرم نیز متصور دانست. برخی مقامات فدرال و ایالات در خصوص رکن روانی معاونت معتقدند که یک معاون نیاز نیست که قصد ارتکاب جرم توسط مباشر را داشته باشد، بلکه کافی است که وی بداند^۲ مباشر مرتکب آن می‌شود. تا کنون قوانین فدرال که در حوزه رکن روانی وضع شده‌اند، آن را به صرف آگاهی متهم متصور می‌دانند. در پرونده^۳ بکام علیه ایالات متحده، دادگاه بخش چهارم مقرر داشت شخصی که کالایی را می‌فروشد در حالی که آگاهی دارد که آن وسیله برای ارتکاب جنایت مورد استفاده قرار می‌گیرد، می‌توان این رفتار را مشمول معاونت در جنایت^۴ دانست؛ چرا که وی می‌توانست با نفروختن آن وسیله، مساعدت به جنایت را رد کند. آن دادگاه به پرونده^۵ دیگری اشاره کرد که مقرر می‌داشت: شخصی که آگاهانه^۵ وسیله‌ای غیر قانونی را فراهم می‌کند، باید به سبب جرم ارتکابی با آن وسیله، مسئول شناخته شود. قوانین موضوعه چند ایالت آمریکا به طور مشابهی این مقررۀ ناظر بر رکن روانی را پذیرفته‌اند (Girgis, 2013: 468).

۵. رکن روانی قابل سرزنش قتل عمدی در آمریکا

رکن روانی را که دارای حالات بسیار متنوعی در حقوق کیفری آمریکاست، می‌توان به

1. Intent.
2. Know.
3. Backam v. United States.
4. Accomplice in Felony.
5. Knowingly.

حالات ذهنی قابل سرزنشی تعبیر کرد که دولت باید آن را به همراه رفتار غیر قانونی به اثبات رساند تا محکومیت کیفری میسر شود. این شرط بدین معناست که صرف ایراد صدمهٔ بدنی به غیر جهت محکومیت کیفری کفایت نمی‌کند، بلکه باید حالت ذهنی قابل سرزنش^۱ در حین انجام یا ترک فعل به اثبات رسد (Serota, 2015: 33).

در قانون مدل کیفری، رکن روانی قابل سرزنش، به قصد، آگاهی، بی‌پروایی و بی‌توجهی تقسیم شده است. در خصوص قتل نیز اذعان داشته که این رفتار در صورتی دارای جنبهٔ کیفری است که فرد با قصد یا آگاهی یا بی‌پروایی یا بی‌توجهی، مرتکب آن شود. لذا ممکن است بتوانیم این گونه نتیجه بگیریم که برای ارتکاب کلیهٔ جرایم منجر به مرگ، شرط وجود «بی‌توجهی» ضرورت دارد. قتل عمدی نیز قالبی از قتل جنایی است که شامل تسبیب مرگ دیگری به صورت بی‌پروایانه به نحوی که بی‌تفاوتی نسبت به ارزش حیات انسانی را القا کند، می‌شود.

با توجه به مطالب مذکور، قتل عمد جنایی در حقوق آمریکا به نوعی به قتل عمدی بی‌پروایانهٔ فاحش تبدیل شده، به طوری که می‌توان ظاهراً ارتکاب یک جنایت خطرناک را دلیلی بر بی‌پروایی فاحش دانست و وی را به ارتکاب قتل عمد جنایی محکوم کرد. اگر این مطلب را بپذیریم، در واقع قانون مدل کیفری قاعدهٔ قتل عمد جنایی را نسخ کرده است.^۲

حدوداً ۲۵ ایالت این مقرر را پذیرفته و اجرا کرده‌اند. محاکم سه ایالت کانزاس،^۳ میسوری^۴ و نیوجرسی^۵ قصد را لازم دانسته‌اند. در ایالت نیوجرسی نیز هم قصد و هم آگاهی لازم شمرده شده است و محاکم ایالت میسوری در صورت وجود حالت ذهنی قابل سرزنش حتی اگر قصد نیز وجود نداشته باشد، جرم عمدی را محقق می‌دانند. البته این موضوع در ایالت مریلند به گونه‌ای دیگر است؛ طبق مادهٔ V اعلامیهٔ

۱. حالت ذهنی قابل سرزنش در برخی متون با عنوان Blameworthy Mental States و در برخی دیگر با عنوان Culpable State of Mind تعبیر شده است.

2. See: *Mayes v. People*, 106 III 306 (1883) *People v. Pretopappas* 246 CAL (1998).

3. Kansas.

4. Missouri.

5. New Jersey.

حقوق مریلند،^۱ ساکنان مریلند مشمول قوانین کامن لا انگلستان هستند. لذا در مباحث مربوط به قتل نیز علاوه بر قوانین داخلی و رویه قضایی محاکم مریلند که در مسائلی با ابهاماتی مواجه است، باید نیم‌نگاهی نیز به رویه قضایی انگلستان داشته باشیم. از جمله مقرراتی که می‌توان از کامن لا انگلستان در محاکم این ایالت برگرفت، رکن روانی جرم قتل است. بدین شرح که «بی‌توجهی و بی‌اعتنایی»^۲ به گونه‌ای که بتوان آن را انحراف شدید از مراقبت‌های معقول از رفتار شخصی از یک انسان متعارف برشمرد که منجر به سلب حیات انسانی می‌گردد، رکن روانی قتل غیر عمدی شناخته شده است.^۳ بدیهی است که به طریق اولی، توجه و آگاهی در کنار قصد رکن روانی قتل عمدی شناخته می‌شوند. بی‌توجهی نسبت به نتایج حاصله^۴ از رفتار و همچنین بی‌تفاوتی نسبت به حقوق دیگران نیز جدای از بی‌توجهی نسبت به رفتار ارتكابی، رکن روانی قتل غیر عمدی در این ایالت می‌باشد (Serota, 2015: 36).

مقررات قتل عمد جنایی در ایالت میسوری آمریکا به گونه‌ای بسیار وسیع تفسیر شده است، در حالی که سایر ایالات این تفسیر موسع را نمی‌پذیرند؛ بدین گونه که: فردی که مرتکب قتل عمدی درجه دو می‌شود اگر: ۱. آگاهانه سبب مرگ شخص دیگری شود یا با هدف ایراد صدمه شدید جسمانی به دیگری سبب قتل وی گردد یا؛ ۲. مرتکب هر جنایتی شود یا شروع به آن کند و یا در حین یک جنایت یا در حین شروع به آن و یا در نتیجه آن، شخصی کشته شود، مرتکب قتل عمد جنایی شده است. این تفسیر از آنجا موسع شناخته می‌شود که هر جنایتی را در بر می‌گیرد، حال آنکه ایالات دیگر آن را منحصر به جنایات مندرج در قانون موضوعه می‌کردند (Binder, 2000: 449).

ایالت نیوجرسی آن را محدود به جنایات مصرح در قانون می‌کند. اما از طرف دیگر، کوتاهی آگاهانه مرتکب را در ارتكاب جنایت لازم می‌داند. در حقیقت قتل عمدی در این ایالت با قصد یا آگاهی مرتکب واقع می‌شود، در حالی که قانون موضوعه به شرط

-
1. Article V of the Maryland Declaration of Rights.
 2. Heedless and Incautious.
 3. State v. Albrecht, 336 Md. 475, 500 (1994) (quoting Ins. Co v. Prostig, 169 Md. 535, 539 (1936)).
 4. Disregard of the Consequences.

آگاهی اشاره‌ای ندارد، ولی آگاهی در محاکم این ایالت برای قتل عمدی شرط دانسته شده است. با این حال، دیوان عالی نیوجرسی برای مرتکب قتل عمدی، مسئولیت مطلق^۱ شناخته است (یعنی نیازی به آگاهی و قصد در حین ارتکاب جنایت دیگر نیست) و صرف قابلیت پیش‌بینی نتایج حاصله را برای محکومیت به قتل عمدی کافی می‌داند (چه آگاهی نسبت به آن وجود داشته باشد چه نباشد).^۲

در ماه می سال ۲۰۱۵، دادستان ایالت ماریلین موزبی^۳ کیفرخواستی را علیه ۶ نفر از افسران پلیس تنظیم کرد که منجر به بازداشت ایشان نیز گردید. دادستان ادعا داشت که گری^۴ متحمل صدمات کشنده به قفسه سینه‌اش شده؛ چرا که بارکش اتومبیل پلیس صحیحاً بسته نشده بود. با توجه به نقش آن‌ها در ارتکاب جنایت، همه آن ۶ نفر به ارتکاب جرایم مختلفی متهم گشتند. دادستان ۴ نفر از ایشان را متهم به قتل غیر عمدی غیر ارادی کرد. در واقع ۴ نفر از متهمان که در حرکت خودرو نقش داشتند، متهم به اقسام مختلف قتل بودند: قتل عمدی درجه دو^۵ و قتل غیر عمدی غیر ارادی.^۶ این اتهامات مستلزم احراز میزان بالای توجه^۷ و قابلیت پیش‌بینی^۸ نتایج حاصله است.

اثبات قصد کیفری - که از آن در تعریف سنتی به تمایل آگاهانه ایراد صدمه یا آگاهی از رفتار به نحوی که منجر به آن صدمه می‌گردد، تعبیر شده -، جهت محکومیت برای تمامی جرایم کفایت می‌کند. با این حال، اشکال دیگری از حالات ذهنی قابل سرزنش غیر از آگاهی و قصد ارتکاب صدمه از جمله آگاهی نسبت به ایجاد خطری که عادتاً صدمه را سبب می‌شود، وجود دارد. اما رکن روانی که قتل عمدی را از قتل غیر عمدی غیر ارادی جدا می‌سازد، باید در عنصر «قصد» جستجو شود؛ امری که صلاحیت دادگاه و میزان محکومیت را دگرگون می‌سازد.

1. Strict Liability.
2. Ibid.: 455.
3. Marilyn Mosby.
4. Gray.
5. Second Degree Murder.
6. Involuntary Manslaughter.
7. Attention.
8. Predictably.

۶. ضابطه آگاهی و توجه

در ایران، آگاهی به جز در خصوص بند پ ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مفروض دانسته شده و اثبات عدم آگاهی با متهم است. مجازات غیر قابل بازگشت مرگ برای قتل عمدی موجب شده است که قانون‌گذار تمام جوانب را در نظر بگیرد تا کسانی را که کوچک‌ترین خدشه‌ای در رکن روانی آن‌ها وجود دارد، به گونه‌ای از دایره شمول آن خارج کند که این مسئله به خوبی در قانون مشاهده می‌گردد.

در آمریکا نیز در ابتدا قواعد مک‌ناتن^۱ به صراحت اذعان می‌داشت که اگر متهمی ادعا کند که دچار بیماری ذهنی و در نتیجه عدم آگاهی است، باید عدم آگاهی خود را ثابت کند. اما به موجب رأی دورهام^۲ مسئولیت بار اثبات کاملاً تغییر کرد. در این پرونده، قاضی بازلان^۳ در اتهامیه ارسالی به هیئت منصفه نوشت:

مگر اینکه شما فراتر از یک شک معقول داشته باشید که وی دچار آن بیماری یا آن شرایط نیست یا اینکه آن عمل محصول بیماری روانی وی نبوده است. شما باید احراز کنید که متهم به دلیل آگاهی و فقدان جنون گناهکار است (Fay, 1989: 64).

برای اینکه شخصی را آگاه یا متوجه فرض کنیم، می‌توان از ضوابط زیر استفاده کرد که پذیرش هر کدام، آثار متفاوتی دارد و موجب منقلب شدن بار اثبات دعوی می‌گردد.

۱-۶. ضابطه نوعی (عینی)

مطابق با این ضابطه باید دید که به هنگام ارتکاب عملی که نوعاً موجب جنایت یا نظیر آن می‌گردد، انسان‌های متعارف چنین آگاهی و توجهی نسبت به آن دارند یا خیر. به عبارتی با توجه به معیارهای ملموس و اوضاع و احوال، تصمیم‌گیری می‌شود؛ برای مثال، الف با یک وسیله برنده اقدام به قطع شریان‌های مچ دست ب می‌کند، بی‌آنکه قصد قتل او را داشته باشد. در اینجا مطابق ضابطه نوعی، الف آگاه و متوجه فرض می‌شود. در این ضابطه، اینکه شخص به واقع آگاهی و توجه داشته باشد، شرط نیست،

1. M'Naughten Rules.
2. Durham Decision.
3. Judge David Bazelon.

بلکه هر آنچه که از اوضاع و احوال برداشت شود، بر مرتکب بار می‌شود که این از عیوب این ضابطه می‌باشد به گونه‌ای که آن را از حالت علمی دور می‌کند؛ به خاطر اینکه حتی در مواردی که نوع مردم عملی را نوعاً کشنده می‌دانند، ممکن است که مرتکب از آن مطلع نباشد. این ضابطه، دفاع اجتماعی را به خوبی تضمین می‌کند.

۲-۶. ضابطه ذهنی (شخصی)

در این ضابطه بر روی مسائل درونی تأکید می‌شود. یعنی اینکه آیا مرتکب در زمان ارتکاب عمل به واقع آگاه و متوجه بوده یا خیر؟ ملاک در اینجا آگاهی و توجه شخصی مرتکب می‌باشد و توجهی به اوضاع و احوال و مسائل بیرونی نمی‌شود. در این ضابطه به گونه‌ای تمایل شخصی مرتکب برای انجام عملی که نوعاً موجب جنایت می‌گردد، حائز اهمیت می‌باشد، صرف نظر از اینکه نوع مردم چه قضاوتی از عمل ارتكابی دارند؛ برای مثال، اگر شخصی در خصوص اینکه تزریق آمپول هوا به دیگری منجر به مرگ او می‌شود، آگاهی و توجهی نداشته باشد، همین کافی خواهد بود تا از محکوم شدن به جنایت عمدی رهایی یابد. به نظر، این ضابطه نزدیک‌تر به واقعیت می‌باشد، به خاطر اینکه آگاهی و توجه مسئله‌ای کاملاً شخصی است. افزون بر اینکه مطابق با این ضابطه، حقوق متهم به خوبی تأمین می‌گردد، اما منافع جامعه به خوبی تضمین نمی‌شود و چه بسا افرادی بعد از ارتکاب عمل مجرمانه، ادعای عدم آگاهی می‌کنند و این سیستم قضایی است که در هر مورد باید برای اثبات آگاهی و توجه فرد اقدام کند که در مواردی موجب اطاله دادرسی می‌گردد.

۳-۶. ضابطه مختلط (نوعی - شخصی)

این ضابطه، ترکیبی از دو ضابطه قبلی است و به گونه‌ای مورد توجه قانون‌گذار نیز قرار گرفته است و عیوب دو ضابطه قبلی را ندارد. مطابق با این ضابطه اگر عمل ارتكابی به گونه‌ای باشد که نوع مردم چنین عملی را نوعاً کشنده بدانند، مرتکب آگاه و متوجه فرض می‌شود. عمل نوعاً کشنده به دو نوع عام و خاص تقسیم می‌شود. عمل نوعاً کشنده عام بدین صورت می‌باشد که عمل ارتكابی نسبت به همه کشنده است. تبصره ۱ ماده ۲۹۰، منطبق بر ضابطه نوعی است. منظور از عمل نوعاً کشنده خاص عملی است که نسبت به بعضی از افراد یا در شرایط خاص کشنده می‌باشد و چون نوع مردم

معمولاً از این عمل اطلاعی ندارند اصل بر عدم آگاهی و توجه مرتکب می‌باشد. تبصره ۲ ماده ۲۹۰ منطبق بر ضابطه شخصی می‌باشد. در مواردی، عمل ارتكابی نسبت به همه کشته می‌باشد اما به علت حساسیت زیاد موضع آسیب که معمولاً مردم از آن اطلاعی ندارند، قانون‌گذار آن را منطبق بر ضابطه شخصی قرار داده است. علت اینکه ما این موارد را ذیل ضابطه مختلط مورد بررسی قرار می‌دهیم این است که مرزبندی دقیقی بین آنها وجود ندارد؛ برای مثال در عمل نوعاً کشته‌عام به رغم اینکه از ضابطه نوعی استفاده شده و اصل بر آگاهی و توجه مرتکب قرار گرفته است، اما خلاف آن قابل اثبات است. به عبارتی قانون‌گذار صرفاً به ضابطه نوعی تکیه نکرده است، بلکه فرض اولیه را بر اساس آن پایه‌ریزی کرده است، اما مرتکب می‌تواند خلاف آن را ثابت کند. لذا این دو ضابطه به گونه‌ای بر یکدیگر منطبق می‌باشند. تشخیص آگاهی و توجه مرتکب، با مقام قضایی می‌باشد، اما تشخیص نوعاً کشته‌بودن عمل ارتكابی با کارشناس و خبرگان مربوطه است که با لحاظ جمیع جهات، نظر خود را به قاضی عرضه می‌کنند.

نتیجه‌گیری

ضابطه دوم رکن روانی قتل عمد در حقوق کیفری ایران، مقید به آگاهی و توجه مرتکب می‌باشد. حمایت قانون‌گذار از بابت ضابطه دوم رکن روانی قتل عمدی به دلیل شیوع این نوع از قتل‌ها نسبت به ضابطه نخست می‌باشد. قانون‌گذار با ظرافت خاصی، رکن روانی عمل نوعاً کشته‌را مورد توجه قرار داده و به همین منظور، نظر دو گروه از فقها را جمع نموده است؛ یعنی هم نظر فقهای را که صرفاً بر آگاهی تأکید کرده بودند، تأمین نموده و هم نظر گروهی را که بر توجه تأکید داشته‌اند. علت این را می‌توان حساسیت بجای قانون‌گذار نسبت به رکن روانی در موارد عمل نوعاً کشته دانست؛ زیرا چه بسا شخصی عمل نوعاً کشته‌ای را مرتکب می‌شود، اما آگاهی و توجه او به گونه‌ای مخدوش است و در این موارد سزاوار نیست که همچون قاتل عامد با او برخورد شود. با لحاظ این دو قید، دایره شمول قتل عمدی مستوجب قصاص کم شده که این اقدام پسندیده‌ای است. فرض ما از آگاهی، مطلع بودن شخص از این مسئله می‌باشد که عمل ارتكابی نوعاً منجر به قتل می‌گردد، اما به صرف آگاهی

نمی‌توان حکم به قتل عمد نمود، بلکه علاوه بر آن مرتکب باید متوجه کار خود نیز باشد و منظور از آن تمرکز و تسلطی است که ناظر بر مرتکب است به گونه‌ای که کنترل لازم را بر کار خود داشته باشد. آگاهی و توجه منفک از یکدیگرند و هر یک دایره شمول خاص خود را دارد. در تعیین ضابطه آگاهی و توجه اگر عمل ارتكابی از مصادیق عمل نوعاً کشنده عام باشد، تشخیص آگاهی و توجه، منطبق بر ضابطه نوعی می‌باشد و در عمل نوعاً کشنده خاص، منطبق بر ضابطه شخصی است. اما با توجه به اینکه مرز دقیقی در قانون وجود ندارد، این دو ضابطه بر یکدیگر منطبق شدند، لذا ضابطه مختلط ملاک آگاهی و توجه می‌باشد. تقارن آگاهی و توجه با عمل نوعاً کشنده آن گونه که در ضابطه نخست قتل عمدی مطرح است، وجود ندارد، به گونه‌ای که اگر مرتکب قبل از عمل نوعاً کشنده آگاهی و توجه داشته باشد، مانند موارد خواب و بیهوشی مرتکب مطابق تبصره ماده ۲۹۲ به رغم اینکه در زمان ارتکاب عمل خواب یا بیهوش است لذا آگاهی و توجهی ندارد، اما آگاهی و توجه قبلی مرتکب کفایت خواهد کرد. البته اصل همان تقارن آگاهی و توجه با عمل نوعاً کشنده می‌باشد.

در آمریکا به استناد قانون مدل جنایی و رویه قضایی موجود در این کشور، دایره رکن روانی قتل عمدی بسیار گسترده‌تر از حوزه شناخته شده در مقررات کیفری ایران است؛ به طوری که علاوه بر صورتی که مرتکب قتل نسبت به عمل ارتكابی و نتیجه حاصله واجد قصد می‌باشد، در جایی که مرتکب امکان وقوع قتل را پیش‌بینی می‌کند و نسبت به این موضوع آگاهی دارد و همچنین در مواردی که مرتکب نسبت به رفتار خویش و اوضاع و احوال موجود و همچنین نتایجی که نوعاً از عمل وی حاصل می‌شود، بی‌تفاوت و بی‌توجه باشد، محاکم این کشور چنین رفتاری را مشمول عنوان قتل عمدی قرار می‌دهند. از طرف دیگر، توجه مرتکب به عمل ارتكابی و نتیجه حاصل از آن در حین ارتکاب جرم که شرط محکومیت به قتل عمدی در ایران شناخته شده، در آمریکا شرط محکومیت به قتل عمدی نمی‌باشد، بلکه سبب محکومیت به قتل عمدی است. به عبارت دیگر، فقدان «توجه» در ایران، موجب سلب امکان انتساب قتل عمدی می‌شود، در حالی که در آمریکا، فقدان «توجه» موجب سلب امکان انتساب قتل عمدی نمی‌گردد، ولی وجود آن مستقیماً و بدون هیچ شرط دیگری محکومیت به قتل عمدی را نتیجه می‌دهد.

کتاب‌شناسی

۱. آزمایش، علی، *تقریرات مبحث قتل*، کارشناسی ارشد دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ ش.
۲. آقائی نیا، حسین، *جرایم علیه اشخاص (جنایات)*، چاپ سیزدهم، تهران، میزان، ۱۳۹۳ ش.
۳. آلتمن، اندرو، *درآمدی بر فلسفه حقوق*، ترجمه بهروز جندقی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵ ش.
۴. استفانی، گاستون و ژرژ لواسور و برنار بولوک، *حقوق جزای عمومی*، ترجمه حسن دادبان، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۷ ش.
۵. پوربافرانی، حسن، «ضابطهٔ دوم قتل عمدی (تعارض قانون و رویهٔ قضایی)»، *تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقاله‌ها)*، تهران، میزان، ۱۳۸۸ ش.
۶. خالقی، علی و محمدعلی رجب، «تحلیل معیار نوعی در عنصر روانی قتل عمدی (مطالعه تطبیقی)»، *پژوهش‌نامه حقوق کیفری*، سال چهارم، شماره ۱، ۱۳۹۲ ش.
۷. خوانساری، سیداحمد بن یوسف، *جامع المدارک فی شرح المختصر النافع*، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۵ ق.
۸. سپهوند، امیرخان، *حقوق کیفری اختصاصی (۱)*، چاپ سوم، تهران، مجد، ۱۳۸۸ ش.
۹. شاهچراغ، سیدحمید، «بررسی تطبیقی مسئولیت مطلق کیفری در حقوق ایران با نگرشی بر نظام حقوقی کامن‌لا»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۷۸، ۱۳۹۱ ش.
۱۰. شریعت باقری، محمدجواد، *اسناد دیوان کیفری بین‌المللی*، تهران، جنگل، ۱۳۸۶ ش.
۱۱. صانعی، پرویز، *حقوق جزای عمومی*، چاپ دوم، تهران، طرح نو، ۱۳۸۸ ش.
۱۲. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، *جامع المسائل (فارسی)*، چاپ یازدهم، قم، امیر قلم، بی‌تا.
۱۳. فلچر، جورج پی، *مفاهیم بنیادین حقوق کیفری*، ترجمه سیدمهدی سیدزاده ثانی، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴ ش.
۱۴. کلانتری، کیومرث و فتاح جعفری‌زاده، «ضابطه و مصادیق کار نوعاً کشنده با تأکید بر قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۰»، *فصلنامه دیدگاه‌های حقوق*، شماره ۶۰، ۱۳۹۱ ش.
۱۵. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *حدود و قصاص و دیات*، تهران، آثار اسلام، بی‌تا.
۱۶. مرادی، حسن و علی شهبازی، «عنصر معنوی قتل عمدی در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲»، *فصلنامه پژوهش حقوق کیفری*، سال چهارم، شماره سیزدهم، ۱۳۹۴ ش.
۱۷. مرعشی، سیدمحمدحسن، *دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام (مجموعه مقالات)*، چاپ دوم، تهران، میزان، ۱۳۷۶ ش.
۱۸. معین، محمد، *فرهنگ فارسی (متوسط)*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰ ش.
۱۹. موسوی خویی، سیدابوالقاسم، *مبانی تکملة المنهاج*، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۲۲ ق. و ترجمه علیرضا سعید، تهران، خرسندی، ۱۳۹۰ ش.
۲۰. میرمحمدصادقی، حسین، *جرایم علیه اشخاص*، چاپ سیزدهم، تهران، میزان، ۱۳۹۲ ش.
۲۱. نوربها، رضا، *زمینه حقوق جزای عمومی*، چاپ بیست و هفتم، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۸ ش.
22. Ashworth, Andrew, *Principles of Criminal Law*, Oxford University Press, 5th Edition, 2006.
23. Baker, John S. & William J. Haun, "The 'Mens Rea' Component Within the Issue of

- the Over-Federalization of Crime”, *Engage*: Vol. 14, Issue 2, Criminal Law & Procedure Practice Group, 2013.
24. Binder, Guyora, “Felony Murder and Mens Rea Default Rules: A Study in Statutory Interpretation”, *Buffalo Criminal Law Review*, Vol. 4, PP. 399-485, 2000; *Buffalo Legal Studies Research Paper Series*, Paper No 2000-001.
 25. Blackstone, William, *The Commentaries of Sir William Blackstone, Knight, on the Laws and Constitution of England*, ABA Publishing, 2009.
 26. Fay, Thomas A., “Responsibility and the Requirement of Mens Rea”, *Reason Papers*, No. 14, Spring 1989.
 27. Fields, Gary & John R. Emshwiller, “As Federal Crime List Grows, Threshold of Guilt Declines”, *The Wall Street Journal*, 27 Sept. 2011.
 28. Girgis, Sherif, “The Mens Rea of Accomplice Liability: Supporting Intentions”, *The Yale Law Journal*, Vol. 123, 2013.
 29. Hart, H. L. A., “Acts of Will and Responsibility”, in: John Gardner (ed.), *Punishment and Responsibility: Essays in the Philosophy of Law*, Oxford University Press, 2008.
 30. Joshua, Dressler, “Does One Mens Rea Fit All? Thoughts on Alexander’s Unified Conception of Criminal Culpability”, *California Law Review*, Vol. 88, 2000.
 31. Pillsbury, Samuel H., *Judging Evil: Rethinking the Law of Murder and Manslaughter*, 1998.
 32. Robinson, Paul H., “Mens Rea”, in: Joshua Dressler (Ed.), *Encyclopedia of Crime and Justice*, McMillan, 2002.
 33. Serota, Michael, “Mens Rea, Criminal Responsibility, and the Death of Freddie Gray”, *Michigan Law Review First Impressions*, Vol. 114:31, October 2015.
 34. Stern, Barry Jeffrey, “Consciousness of Wrongdoing: Mens Rea in Alaska”, *Alaska Law Review*, Vol. 1:1, 1984.